

پژوهش‌های زبانی و ادبیات کاربردی، دانشگاه ولایت ایرانشهر
دوفصل‌نامه تخصصی، سال نخست، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۱۱۳-۱۳۴

بررسی اصطلاحات کاربردی برای «توهین و نفرین» در زبان بلوچی (با رویکرد زبان‌شناسی اجتماعی)

موسی محمودزهی*

چکیده

بررسی کاربرد واژگان هر زبان در رفتار اجتماعی افراد هر جامعه، تا حدی نشانگر جهان‌بینی آنها در کنش و واکنش نسبت به یکدیگر است. روشن است که رفتار اجتماعی انسان‌ها به‌طور کلی در دو مقوله دلالت‌های مثبت و منفی می‌گنجد. برای مثال «تشویق‌ها و دعا‌های خیر» در زمره مقولات مثبت و «توهین و نفرین‌ها» در زمره مقولات منفی جای می‌گیرند. از آنجا که نمود بعضی از واژه‌ها با دلالت منفی در زبان بلوچی در رفتار اجتماعی مردم بلوچ به روشنی پدیدار است، در این مقاله با انتخاب تصادفی تعداد ۱۲۵ واژه از این نوع، به بررسی آنها به ترتیب تحت دو عنوان «توهین‌ها» و «نفرین‌ها» با رویکردی توصیفی از نظر ساخت زبانی و کاربرد معنایی در حوزه مرکزی بلوچستان ایران پرداخته شده است. یافته‌ها حاکی از آن است که از نظر بسامد، واژه‌های بلوچی با اصالت ایرانی در این فهرست نسبت به وام‌واژه‌ها از فراوانی قابل توجهی برخوردارند، و ساختار صرفی و کاربرد نحوی آنها، دلالت بر نهادینه‌شدگی تاریخی آنها در جامعه زبانی این قوم دارد. دوم آنکه، از طریق نتایج این مقاله و موارد مشابه، می‌توان به بخشی از رفتار اجتماعی مردم بلوچ با رویکرد جامعه‌شناسانه زبان دست یافت که حاصل آن می‌تواند در مطالعات زبانی، ادبی، فرهنگ عامه، مردم‌شناسی، و قوم‌شناسی نیز به کار آید.

واژه‌های کلیدی: زبان بلوچی، واژگان بلوچی، زبان‌شناسی اجتماعی، رفتار زبانی، توهین، نفرین

* دانشیار زبان‌های باستانی ایران، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولایت، ایرانشهر، ایران
m.mahmoudzahi@velayat.ac.ir

۱. مقدمه

یکی از شاخه‌های مطالعات زبانی مربوط به جامعه‌شناسی زبان است که در آن کاربرد عناصر زبانی در جامعه بحث و بررسی می‌شود. در همین راستا، باطنی می‌گوید: «زبان تنها وسیله‌ای است که می‌تواند افراد جامعه را به هم بپیوندد، و در نتیجه یک واحد اجتماعی به وجود آورد؛ به عبارت دیگر زبان مهم‌ترین نهاد اجتماعی است» (۱۳۸۴ : ۱). بر اساس این تعریف، بخشی از رفتار افراد در اجتماع را می‌توان از طریق نمودهای زبانی آنها مورد مطالعه قرار داد و جامعه بلوچستان نیز نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. بنابراین، باور داریم که بعضی از نمودهای رفتار مردم بلوچ در رفتار زبانی آنها نهفته است.

در این مقاله تعداد ۱۲۵ واژه^۱ که به صورت تصادفی از دایره واژگان زبان بلوچی و به ویژه از گویش‌های مرکزی بلوچستان ایران برداشته شده‌اند، در قالب دو هنجار اجتماعی با عناوین «توهین‌ها و نفرین‌ها» با رویکرد ساختاری و معنایی بررسی می‌شوند. از آنجا که داده‌های این پژوهش در رفتار زبانی مردم بلوچ به صورت طبیعی متجلی است، مطالعه آنها می‌تواند یکی از کاربردی‌ترین جلوه‌های ادبیات عامیانه را از نظر ادبی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به طبیعی‌ترین صورت در جامعه نشان دهد.

بلوچ‌ها قومی ایرانی هستند که در اثر مهاجرت‌ها و مراودت‌ها با اقوام دیگر، تجربیات تاریخی قابل توجهی اندوخته‌اند. آنها بخشی از این تجربیات تاریخی خود را به روش‌های مختلف در رفتار زبانی خود بروز می‌دهند. درخصوص تأثیرپذیری و تأثیرگذاری فرهنگی بلوچ‌ها با گذشت زمان، محمودزهی می‌گوید: «در آثار مانده از بلوچ‌ها، نمود یک مهاجرت تاریخی از خاستگاه اصلی به سرزمین کنونی بلوچستان مشهود است. طبیعی است که در این مهاجرت طولانی تاریخی، بلوچ‌ها با اقوام دیگر مراوده داشته و بخش بزرگی از فرهنگ آنها دچار دگرگونی شده است. با این حال، این قوم توانسته است نام، هویت قومی و زبان خود را حفظ کند. البته در گذر تاریخ هیچ زبان و نژادی نمی‌تواند اصیل بماند و آشکار است که بر فرهنگ و تمدن بلوچ‌ها هم گرد تاریخ نشسته، و فرهنگ و تمدن آنها هم از تأثیرپذیری و تأثیرگذاری تاریخی دور نمانده است» (محمودزهی، ۱۳۹۱ : ۶۷). اکنون به دو نمونه از رفتار زبانی بلوچ‌ها در قالب ادبیات روایی آنها با تأکید بر دو هنجار «نفرین و توهین» به شرح زیر اشاره می‌شود:

۱. در مطلع منظومه «رند و لاشار» که قدمتی در حدود ۵۰۰ سال دارد و از مهم‌ترین آثار بازمانده از ادبیات روایی بلوچستان است، در بندهای ۱۷ و ۱۸ این منظومه، دو نفرین به صورت *âs gerât* و *gâr bât*، به ترتیب در معانی «آتش بگیرد» و «گرفتار گردد (= ناپدید شود)» در حق گوهر استفاده شده است.

۱. باید گفت ۳ مدخل از ۱۲۵ مدخل در این فهرست واژه کامل (= تکواژ مستقل) نیستند و به صورت‌های *bê-*, *ma-*, *nâ-* پیشوند هستند که تکواژ وابسته به حساب می‌آیند. اما در این فهرست در کنار دیگر تکواژهای مستقل، واژه محسوب شده‌اند.

1-Zîray gar manî dazhattân 2-ekrâr ent wati nôhattân 3-bakšânet kabâh gôn berrân 4-jangâ Ćakaray gôn herrân 5-Gôhar *âs gerât* gôn šerrân 6-*gâr bāt* mân gar o âpderrân 7- râjî dâtagat gapčerrân.

۱- اگر سرودهای مرا به خاطر بسپاری ۲- سوگند به ریش‌های [مردانه‌ام] ۳- قبا و دستاری شاهانه را به تو می‌بخشم ۴- [داستان] جنگ چاکر و ماجرای شتربچه‌های بانو گُوهر ۵- [الهی] گُوهر با آشوب‌هایی که به بار آورد، آتش بگیرد! ۶- و در کوه‌های سخت‌گذر و دره‌های ژرف گرفتار گردد! ۷- [چونکه] قوم و قبیله را به نابودی کشید (جهان‌دیده، ۱۳۹۰ : ۱۵۹-۱۶۰).

۲. در خصوص توهین‌ها، می‌بینیم که در منظومه شهاد و مَهناز از منظومه‌های شناخته شده ادبیات بلوچی، زمانی که شهاد از طرز برخورد خود با مَهناز پشیمان می‌شود، به عُمر چوپان حسادت می‌ورزد و او را با صفاتی توهین‌آمیز به شرح زیر «کفتار درازگوش و خرس سیاه‌سر» خطاب می‌کند:

1. Ômar yak *haptârê kalamgôšên* 2- wârî dînd o rawt hamâ hîndâ 3- poštî rêš ent ča kaššagâ dînday 4- gôn dap o sîndârâ narâzênâ 5- *syahsarên mammê* mûdî pâšân ant 6- bâhoway lôlengân lapâšân ent.

۱- عُمر [چوپان] به کفتاری درازگوش می‌ماند ۲- مُردارخوار است و به سوراخ می‌خزد ۳- به علت بر دوش کشیدن لاشه مردارها، پُشتش زخم شده است ۴- با آن دهان و پوزه زشت و بدقواره‌اش ۵- به خرسی سیاه‌سر و ژولیده‌مو می‌ماند ۶- که کرم‌های باهو را زیر پایش له می‌کند (یادگاری، ۱۳۸۶ : ۱۶۱).

می‌توان حدس زد که وجود چنین هنجارهایی در ادبیات روایی جامعه‌ای مانند بلوچستان، حکایت از آن دارد که کاربرد این هنجارها با واژه‌ها و ترکیبات و مشتقات آنها از گذشته در جامعه رواج داشته و جزء زندگی روزمره مردم بوده است. از طرفی، می‌دانیم که در جاهای مختلف بلوچستان، توهین‌ها و نفرین‌ها نمود متفاوت دارند و بررسی همه‌جانبه آنها دشوار است. به همین دلیل، در این پژوهش فقط برای نمونه تعدادی از آنها که در حوزه مرکزی بلوچستان ایران رایج هستند، بررسی می‌شوند. یکی از موارد قابل توجه در ساختار این توهین‌ها و نفرین‌ها، اکثریت نسبی واژگان کلیدی آنهاست که ریشه در زبان‌های ایرانی دارند. این موضوع می‌تواند نشان‌دهنده آن باشد که واژه‌های اصیل ایرانی و ترکیبات آنها تأثیر عمیق‌تری در رفتار اجتماعی بلوچ‌ها داشته است. تعدادی از این واژه‌ها به قدری نهادینه شده‌اند که به فرهنگ‌لغت‌ها راه‌یافته‌اند، برای نمونه واژه «نام» در ترکیب «-nâm bê»: خطاب به کسی گویند و معنی نفرین دارد به معنی «الهی دیگر نام و اثری از تو نماند» (جهان‌دیده، ۱۳۹۶ : ۴۲۸). هر دو جزء این واژه ریشه ایرانی دارد و می‌تواند حاکی از دیرینگی این ساخت در زبان بلوچی باشد. اما در واژه‌های مانند «-bê ketâb»: آن که پیرو هیچ دین و شریعتی نیست (همان : ۴۱۹)، جزء *ketâb*، وام‌واژه‌ای است که از زبان

عربی به بلوچی رسیده و به نظر نمی‌آید قدمت تاریخی آن به اندازه *bê-nâm* در زبان بلوچی باشد. در رفتار اجتماعی بلوچ‌ها مانند سایر اقوام هنجارهای منفی از نوع توهین‌ها، نفرین‌ها، تصغیرها، تحقیرها، دشنام‌ها، ناسزاها، ... وجود دارد که در کُنش‌های زبانی آنها به خوبی دیده می‌شوند.

اهمیت کار بر چنین موضوعی از آنجا نشأت می‌گیرد که بخشی از ارزش‌های رفتار اجتماعی بلوچ‌ها به عنوان یک قوم ایرانی در همین نوع از رفتار زبانی آنها نهفته است و خود منبع پُرباری از اطلاعات زبان‌شناختی، مردم‌شناختی، مذهبی، تاریخی و ادبی و ... محسوب می‌شود. از طرفی دیگر، هم‌اکنون گسست بین نسلها در جامعه بلوچستان به سرعت در حال روی دادن است و بیم آن می‌رود که این نمودهای رفتار زبانی مردم بلوچستان که شاید قرن‌ها با آنها درگیر بوده‌اند، به زودی برای همیشه به فراموشی سپرده شوند. به همین دلیل تعدادی از این واژه‌ها در اینجا مورد بحث قرار گرفته‌اند تا شاید از این طریق مستند شده و از خطر فراموشی رهایی یابند.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، تاکنون به صورت تخصصی با شیوه‌ای که این مقاله در پیش گرفته شده است، جز توضیحات پراکنده در کارهای فرهنگ‌لغتی و امثال آن، این کار در نوع خود تازه است. داده‌های واژه‌ای این مقاله با استفاده از تحقیقات میدانی تهیه شده و محض اطمینان از کاربرد آنها در زبان بلوچی رایج، همه آنها با فرهنگ لغت بلوچی به فارسی، تألیف عبدالغفور جهانانیده، چاپ ۱۳۹۶ که معتبرترین فرهنگ لغت بلوچی به فارسی است، تطبیق داده شده‌اند. پس از آن با روشی توضیحی نکته‌های مورد توجه درباره این داده‌ها بررسی شده است. همچنین در بخش نظری مقاله و در بحث و تجزیه و تحلیل داده‌ها، از منابع کتابخانه‌ای تا حد لازم بهره گرفته شده است. بنابراین با توجه به اینکه درباره داده‌های زبانی مرتبط با این نوع رفتار اجتماعی مردم بلوچ تاکنون مطالعه مستقلی انجام نشده است، گردآوری و توصیف داده‌های مذکور در قالب کاری مانند این مقاله اهمیت خاصی خواهد داشت.

۲. بحث

این بخش به دو موضوع به شرح زیر اختصاص دارد: ۱- داده‌ها به ترتیب حروف الفبای انگلیسی با ذکر مثال، ساخت عبارت یا جمله‌ای که واژه مدخل در آن به کار رفته است، معنی لفظی و معنی کاربردی آن جمله یا عبارت، و ذکر منبع برای توضیحات بیشتر در صورت لزوم، ۲- جمع‌بندی و تحلیل کلی داده‌ها.

۱.۲. داده‌ها

در این بخش ۱۲۵ واژه به عنوان واژه‌های کلیدی در دو قسمت مجزا به ترتیب مدخل «توهین‌ها» و «نفرین‌ها» ارائه شده‌اند. قسمت اول شامل ۵۶ واژه برای بیان توهین‌ها و قسمت دوم شامل ۶۹ واژه برای بیان نفرین‌هاست. بعضی از این واژه‌ها مانند «ges: خانه، del: دل» هم در ساخت توهین‌ها به

کار رفته‌اند و هم در ساخت نفرین‌ها. اما بعضی فقط در یک دسته به کار رفته‌اند مانند «gawr»: زردشتی». ضمناً مواردی از واژه‌های «تابو» در بیان هنجارهایی مانند توهین و نفرین وجود دارند که بنا بر ملاحظات اخلاقی از آوردن آنها در این فهرست آگاهانه خودداری شده است. قابل یادآوری است که فهرست واژه‌های کلیدی بیانگر توهین‌ها و نفرین‌ها در فرهنگ اجتماعی بلوچ‌ها قابل افزایش به صدها واژه‌ها است که ارائه همه آنها از حوصله این مقاله خارج است.

۱.۱.۲. توهین‌ها

âp: آب؛ **âp kapt-ag**: صفت، لفظاً به معنی «آب‌افتاده»، ساخته‌شده از اسم + صفت مفعولی ناگذر^۱؛ به معنی «بی‌آبرو».

bad: بد؛ **bad zât**: صفت، لفظاً به معنی «بَدذات»، ساخته‌شده از صفت + اسم؛ به معنی «بی‌اصل و نسب». نیز چنین است **bad zerd**: صفت، لفظاً به معنی «بَددل»، ساخته‌شده از صفت + اسم؛ به معنی «بداندیش». واژه «bad» در همین نقش، در ترکیبات بیشتری به کار می‌رود، از آن جمله **bad rag**، **bad čâl**، **bad âdat**، **rang**، ... (برای معنی این واژه‌ها، نک. جهان‌دیده، ۲۷۵-۲۷۷).

bê-بی-؛ پیشوند صفت‌ساز است به معنی «بی، بدون». پیشوند «bê» در همین نقش، در ترکیبات نسبتاً زیادی به کار می‌رود، از آن جمله **bê-adab**، **bê-akl**، **bê-îmân**، **bê-šarm**، **bê-baht**، **bê-hodâ**، **bê-gayrat** و مثال‌های فراوان دیگر (برای معنی این واژه‌ها، نک. جهان‌دیده، ۳۹۴-۴۳۵).

bô: بوی؛ **bô sahô**: صفت، لفظاً به معنی «بوی متعفن»، ساخته‌شده از اسم + صفت؛ به معنی «بدبو». نیز چنین است **bô-hetk**: صفت؛ ساخته‌شده از اسم + صفت؛ به معنی «بدبو».

čall: چروکیده؛ **čall-ok**: صفت، لفظاً به معنی «چروکیده کوچک»، ساخته‌شده از اسم/صفت + پسوند تحقیر و تصغیر؛ به معنی «شخص با ظاهر بسیار لاغر، رنجور و چروکیده».

čamm: چشم؛ **čamm-jahl**: صفت، لفظاً به معنی «چشم پایین»، ساخته‌شده از اسم + صفت/قید؛ به معنی «بی‌عرضه». نیز چنین است **čamm-kott**: صفت، لفظاً به معنی «چشم‌کوب»، ساخته‌شده از اسم + ماده مضارع فعل؛ به معنی «تن‌آسا». نیز نک. **mendî čamm** و **mêš čamm** در همین مقاله.

čapp: چَپ؛ **čapp-ô/ôl**: صفت؛ لفظاً به معنی «چَپ‌گونه»، ساخته‌شده از صفت + پسوند تحقیر؛ به معنی «شخص چپ‌دست انگشت‌نما در بین دیگران».

۱. پسوند -ag نشانه‌ای برای ساخت صفت مفعولی است که به ماده ماضی افعال می‌پیوندد.

čarp: چرب؛ čarp-pûs-ak: صفت، لفظاً به معنی «چربِ پوسیده»، ساخته شده از صفت + ماده مضارع فعل + پسوند تحقیر؛ به معنی «شخص کثیف در اثر آلودگی به چربی».

čell: چرک؛ čell-î: صفت، لفظاً به معنی «چرک‌دار» ساخته شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «چرک‌آلود». نیز چنین است Por-čell: صفت، لفظاً به معنی «پرچرک» ساخته شده از قید + اسم؛ به معنی «خیلی چرک‌آلود».

čõt: کج؛ čõt-ô: صفت، لفظاً به معنی «کج‌مانند»، ساخته شده از صفت + پسوند تحقیر؛ به معنی «بدقواره».

del: دل؛ del wayl: صفت، لفظاً به معنی «دل‌رها»، ساخته شده از اسم + صفت؛ به معنی «بنده دل/تابع دل»؛ نیز چنین است del-čâr: صفت، لفظاً به معنی «دل نگاه کن»، ساخته شده از اسم + ماده مضارع فعل؛ به معنی «مردد/دودل»؛ نیز چنین است del del-ok: صفت، لفظاً به معنی «دل دل کوچک» ساخته شده از اسم + اسم + پسوند تصغیر؛ به معنی «مردد/دودل»، و مثال‌های فراوان دیگر. (برای بعضی از این نوع مثال‌ها، نک. جهان‌دیده، ۱۱۲۶-۱۱۵۹).

gawr: گبر/زردشتی؛ gawr: اسم در معنی صفت، لفظاً به معنی «گبر/زردشتی»، مجازاً به معنی «خسیس».

gahag: گندیدن؛ gahet-ag/galet-ag: صفت مفعولی مشتق، لفظاً به معنی «گندیده»، ساخته شده از ماده ماضی فعل + پسوند اشتقاقی صفت مفعولی ساز، به معنی «گندیده/پوسیده». در بعضی گویش‌ها به صورت «galîda» هم دیده می‌شود.

ganôk: دیوانه؛ ganôk: صفت، به معنی «دیوانه/نادان».

garr: گری/گال/بیماری جرب؛ garr-î: صفت، لفظاً به معنی «گال‌دار»، ساخته شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «مبتلا به بیماری گری».

ges: خانه؛ ges soht-ag: صفت مفعولی مرکب - مشتق، لفظاً به معنی «خانه‌سوخته»، ساخته شده از اسم + ماده ماضی فعل + پسوند اشتقاقی؛ مجازاً به معنی «خانه‌آت بسوزد». نیز نک. dawâr marah و dawâr soht-ag به همین معنی در گویش‌های دیگر^۱.

golâm: غلام؛ golâm sar o rang: لفظاً به معنی «غلام سر و رنگ»، صفت مرکب از چهار تکواژ، به معنی «غلام‌چهره». ترکیبات توهین‌آمیز دیگری مانند golâm zât: غلام‌نژاد، golâm pet:

۱. این واژه بیشتر در گویش سرحدی از زبان بلوچی رایج است.

۲. این واژه‌ها بیشتر در گویش‌های غیرسرحدی از زبان بلوچی رایج است.

زاده از پدری با نژاد غلام، *golâm mât* : زاده از مادری با نژاد غلام، نیز در گویش‌هایی رایج است. لازم به توضیح است که در نگرش سُتی مردم بلوچ وام‌واژه «غلام» برای انتساب افراد به طبقات پست اجتماع دلالت داشته است.

gôrr : گور(=قبر)؛ *gôrr-ô* : صفت، لفظاً به معنی «گوری»، ساخته شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «کسی که سزاوار جای گرفتن در گور است».

gôš : گوش؛ *gôš-al/gôš-ô* : صفت، لفظاً به معنی «گوشدار»، ساخته شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «دارای گوشهای بزرگ».

har : خَر؛ *har* : اسم در معنی صفت، مجازاً به معنی «نادان».

harâm : حرام؛ *haram/harâm zâd-ag* : صفت مفعولی، ساخته شده از صفت + ماده ماضی فعل + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «حرامزاده». *tohm-e harâm* : ترکیب وصفی در معنی صفت، لفظاً به معنی «تخم حرام»، ساخته شده از اسم + تکواژ اضافه ساز + صفت؛ به معنی «حرامزاده / برخاسته از نطفه حرام». برای چند واژه توهین‌آمیز دیگر در ترکیب با «harâm»، نک. (جهان‌دیده، ۱۳۹۶ : ۲۵۴۳).

haywân : حیوان؛ *haywân* : اسم در معنی صفت، مجازاً به معنی «نادان».

Jahûd : جَهود/یهود؛ *jahûd* : اسم در معنی صفت، مجازاً به معنی «خسیس، بی‌رحم».

jân : جان؛ *jân çâr* : صفت فاعلی مرکب مرخم، لفظاً به معنی «جان نگاه‌کن»، ساخته شده از اسم + ماده مضارع فعل؛ به معنی «تنبل/تن‌آسا». نیز چنین است *jân dôst* : صفت، لفظاً به معنی «جان دوست»، ساخته شده از اسم + اسم؛ به معنی «ترسو». برای چند واژه توهین‌آمیز دیگر در ترکیب با «jân»، نک. (جهان‌دیده، ۸۲۷-۸۳۰).

jan : زن؛ *jan-ak/jan-aka* : اسم مخاطب در معنی صفت، لفظاً به معنی «زنکه»، ساخته شده از اسم/صفت + پسوند تحقیر، به معنی «زن پست و بی‌شخصیت».

kam(m) : کَم؛ *kam sar dar* : صفت، لفظاً به معنی «کَم سر درآور»، ساخته شده از قید + اسم + حرف اضافه؛ به معنی «نادان». نیز *Kam kojâl* : صفت، لفظاً به معنی «کَم گنجایش»، ساخته شده از قید + اسم؛ به معنی «شخص کم‌ظرفیت و کم‌حوصله، دارای نژاد پست». برای چند واژه توهین‌آمیز دیگر در ترکیب با «kam(m)»، نک. (جهان‌دیده، ۱۳۹۶ : ۱۸۳۱-۱۸۳۷).

kâpar : کافر؛ *kâpar* : صفت ساده، لفظاً به معنی «کافر»، مجازاً به معنی «شخص بی‌دین و ایمان و ظالم».

ketâb : کتاب؛ *bê-ketâb* : صفت، لفظاً به معنی «بی‌کتاب»، ساخته شده از پیشوند + اسم؛ مجازاً به معنی «شخص بی‌دین و ایمان». نیز چنین است *çâr ketâb-î* : صفت، لفظاً به معنی «چهارکتابی»:

ساخته شده از عدد + اسم + پسوند اشتقاقی؛ مجازاً به معنی «شخصی که به عقیده‌ای ثابت پایبند نیست، فریبکار»^۱.

kōnd: زانو؛ kōnd-ô: صفت، لفظاً به معنی «زانودار»، ساخته شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «شخصی که زانوهایش خمیده است و نمی‌تواند راست بایستد».

kôr: کور؛ kôr-aîô: صفت، لفظاً به معنی «کورمانند»، ساخته شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «شخصی که چشمانش کم‌سو است و نمی‌تواند به خوبی ببیند».

korr: موی کثیف و ژولیده؛! taw wata bečâr gôn sar o korr-ân: جمله‌ای است که در آن واژه korr به صورت جمع به کار رفته است. معنی جمله چنین است: «نگاهی به خود بینداز با آن موهای کثیف و ژولیده». مثالی از یک جمله دیگر:! korr-ân bortagay: چه قیافه نحسی با آن موهای ژولیده!
lôđî: اُستادکار (= بیشتر اُستادکار آهنگر)^۲؛! lôđî sar o rang: صفت مرکب چهار تکواژی، لفظاً به معنی «اُستاد سر و رَنگ»، مجازاً به معنی «اُستادکارچهره». ترکیبات توهین‌آمیز دیگری مانند! lôđî zât: اُستادکارنژاد،! lôđî pet: زاده از پدر اُستادکار،! lôđî mât: زاده از مادر اُستادکار، نیز در برخی گویش‌ها رایج است.

mard: مرد؛ mard-ak/mard-aka: اسم مخاطب در معنی صفت، لفظاً به معنی «مردکه/مرتیکه»، ساخته شده از اسم/صفت + پسوند تحقیر، به معنی «مرد پست و بی‌شخصیت».

mend: سگ ماده (پهوال، ۱۳۸۶: ۳۱۷)؛! mend-î čamm: صفت، لفظاً به معنی «دارای چشمانی مانند چشمان سگ ماده»، ساخته شده از اسم + پسوند اشتقاقی + اسم؛ به معنی «بی‌عرضه». تمثیل کسی که چشمانش شبیه به چشم سگ ماده بی‌حالت است.

mêš: میش (= گوسفند ماده)؛! mêš čamm: صفت، لفظاً به معنی «میش چشم»، ساخته شده از اسم + اسم؛ به معنی «بی‌عرضه». تمثیل کسی که چشمانش شبیه به چشم گوسفند ماده بی‌حالت است.

mess/toss/terr: شاش، چُس، گوز؛! mess-î, toss-î, terr-î: هر سه صفت: ساخته شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به ترتیب به معنی «شاشو، چُسی، گوززن».

۱. عابد آسکانی، شاعر و طنزنویس بلوچ، مجموعه طنزی به نام «چُشین شوم و شانزده، چُشین چار کتابی» سروده است و در باره این کتاب، مقاله‌ای را تحت عنوان «طنز در ادبیات معاصر بلوچی (مطالعه موردی مجموعه طنز چُشین شوم و شانزده) در پژوهشنامه اورمزد، دوره ۱۱، شماره ۴۳ به چاپ رسانده است.

۲. واژه «اُستاد» در زبان فارسی دارای بار معنایی منفی نیست اما در بلوچی این واژه دارای بار معنایی منفی است و به افرادی از طبقات پایین اجتماع اشاره دارد. برای معانی هفت‌گانه واژه «اُستاد» در زبان فارسی، نک. انوری، ۱۳۸۱: ۳۵۸.

môt : ۱- «پیشانی» در معنی اهانت‌آمیز آن، ۲- مجازاً: رسوا، انگشت‌نما، سیاه‌بخت، بداقبال (جهان‌نیده، ۱۳۹۶: ۲۲۹۶)؛ **môt-o** : صفت، لفظاً به معنی «دارای پیشانی»، ساخته‌شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «بیچاره، ناتوان» (پهوال، ۱۳۸۶: ۳۱۹). برای چند واژه توهین‌آمیز دیگر در ترکیب با «**môt**»، نک. (جهان‌نیده، ۲۲۹۶).

nâ- : پیشوند «نا-»؛ **nâ-ensâp** : صفت، لفظاً به معنی «ناانصاف»، ساخته‌شده از پیشوند اشتقاقی «نا-» + اسم؛ به معنی «بی‌انصاف، ستمگر». **nâ-mard** : صفت، لفظاً به معنی «نامرد»، ساخته‌شده از پیشوند اشتقاقی «نا-» + اسم؛ به معنی «نامرد، ناجوانمرد، خسیس، مجازاً به معنی «ترسو». برای تعداد بیشتری از صفات توهین‌آمیز در ترکیب با «**nâ-**»، نک. (جهان‌نیده، ۲۳۴۱-۲۳۵۸).

nadr : نذر؛ اسم ساده در معنی صفت، مجازاً به معنی «شخصی که فقط مانند حیوانات به درد قربانی کردن می‌خورد و ارزش دیگری ندارد». برای موارد دیگر در همین معنی، نک. واژه‌های **hayrât, korbân, çâgerd**.

nân : نان؛ **nân-tâwân** صفت مرکب، لفظاً به معنی «نان تاوان»، ساخته‌شده از اسم + اسم، به معنی «شخص تنبل و بی‌مصرف، حیفِ نان». گاهی در همین معنی به صورت **nân-zawâl** هم می‌آید (جهان‌نیده، ۱۳۹۶: ۲۳۶۵).

napt : نَفْت؛ اسم ساده در معنی صفت، مجازاً به معنی «شخص شرور، فتنه‌گر، سخن‌چین، دزد» (جهان‌نیده، ۱۳۹۶: ۲۳۷۲).

nobêdag : زشت و بدقیافه، نابکار؛ **nobêdag** : صفت ساده به معنی «زشت و بدقیافه، نابکار» (جهان‌نیده، ۱۳۹۶: ۲۳۷۲).

Palešt : پَلَشْت؛ صفت ساده به معنی «پلشت، فتنه‌گر».

Pôk : احمق، ساده‌لوح؛ **pôk** : صفت ساده به معنی «احمق، ساده‌لوح». **Pôk-habar** : صفت مرکب، لفظاً به معنی «احمق خبر»، ساخته‌شده از صفت + اسم؛ به معنی «یاوه‌گو، کسی که سخن ناسنجیده می‌گوید». برای چند واژه توهین‌آمیز دیگر در ترکیب با «**pôk**»، نک. (جهان‌نیده، ۱۳۹۶: ۶۰۳).

por : خاکستر؛ **por-čamm** : صفت، لفظاً به معنی «خاکستر در چشم»، مرکب از اسم + اسم؛ به معنی «شخص خاک بر سر».

redd : کثیف؛ **redd** : صفت ساده به معنی «کثیف، ناپاک». **redd-ok** : صفت مشتق، لفظاً به معنی «ناپاک کوچک»، ساخته‌شده از صفت + پسوند تصغیر و تحقیر؛ به معنی «ناپاک حقیر».

rû : روی؛ rû-syâh : صفت، لفظاً به معنی «روسپاه»، مرکب از اسم + صفت؛ به معنی «بدنام، بی‌آبرو». Por-rû : صفت مرکب از قید + اسم، به معنی «پُروا».

sar : سر؛ sar-ag : اسم مشتق در معنی صفت، لفظاً به معنی «کله»، ساخته‌شده از اسم + پسوند اشتقاقی؛ مجازاً صفت «شخصی که سری بی‌مغز دارد».

sell : کثیف، بد، زشت، ناروا؛ sel-gat : صفت، لفظاً به معنی «کثیف حالت»، مرکب از صفت + اسم؛ به معنی «زشت، بدقواره، کثیف». sell-ok : لفظاً به معنی «کثیف کوچک»، صفت مشتق، ساخته‌شده از صفت + پسوند اشتقاقی، به معنی «زشت/ بدقواره/ کثیف محقر». برای چند واژه توهین‌آمیز دیگر در ترکیب با «sell»، نک. (جهاننیده، ۱۳۹۶ : ۱۵۳۱-۱۵۳۳).

šûm : شوم؛ šûm صفت ساده به معنی «شوم، بداقبال». šûm-pâl : صفت، لفظاً به معنی «شوم فال»، مرکب از صفت + اسم، به معنی «بدبخت، بداقبال، عامل بدبختی». جالب آنکه وام‌واژه «شوم» در فارسی و بلوچی خیلی پرکاربرد است. برای تعداد بیشتری از صفات توهین‌آمیز در ترکیب با «šûm»، نک. (جهاننیده، ۱۶۷۰-۱۶۷۱).

tâm : طعم؛ bê-tâm : صفت، لفظاً به معنی «بی‌طعم»، ساخته شده از پیشوند + اسم، به معنی «بی‌شخصیت».

taryâk : تریاک؛ taryâk-î : صفت، مشتق از اسم + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «فرد معتاد به تریاک». نیز چنین است herwîn-î «فرد معتاد به هروئین»، šîrag-î «فرد معتاد به شیره»، çars-î «فرد معتاد به حشیش».

têrr : جوانک؛ têtir-ak : اسم مخاطب در معنی صفت، لفظاً به معنی «جوان کوچک»، ساخته‌شده از صفت + پسوند تحقیر، به معنی «جوانک پست و بی‌شخصیت». têtir-ok اسم مخاطب در معنی صفت، لفظاً به معنی «جوان کوچک»، ساخته‌شده از صفت + پسوند تحقیر و تصغیر، به معنی «پسربچه پست و بی‌شخصیت». قابل یادآوری است که واژه têtir در زبان بلوچی امروز با دلالت مثبت در معنای «عیار، جوانمرد و بخشنده» به کار می‌رود.

tohm : تخم؛ tohm e sag : ترکیب اضافی، لفظاً به معنی «تخم سگ»، ساخته‌شده از اسم + کسره اضافه + اسم؛ مجازاً در خطاب به «شخصی که مورد کینه‌توزی، دشمنی یا نفرت قرار گرفته است». tohm e harâm : ترکیب وصفی، لفظاً به معنی «تخم حرام»، ساخته‌شده از اسم + کسره ارتباط وصفی + حرام؛ مجازاً به معنی «شرور و مردم‌آزار». این هر دو ترکیب عیناً در فارسی هم به صورت

۱. این ترکیب احتمالاً به صورت وام‌واژه از زبان فارسی به بلوچی رسیده است.

«تخمِ سگ و تخمِ حرام» کاربرد دارند که در فارسی محاوره‌ای به صورت غیرمؤدبانه / دشنام به کار می‌روند (انوری، ۱۳۸۱: ۱۶۶۲).

wat: خود؛ bâ-wat-ô صفت، لفظاً به معنی «به حالتِ با خود»، ساخته‌شده از حرف اضافه + ضمیر مشترک + پسوند اشتقاقی؛ به معنی «گیج، خُل، آنکه رفتار و گفتارش همانند افراد گیج و ناهشیار است» (جهانزاده، ۲۶۰).

yak: یک، yak jehân-î صفت، لفظاً به معنی «یک جهانی»، مرکب مشتق از عدد + اسم + پسوند اشتقاقی، به معنی «بی‌اعتقاد به دین و آخرت». yak-deng: صفت، لفظاً به معنی «یک گستاخ»، مرکب از عدد + صفت، به معنی «گستاخ، یک‌کننده، لجوج» (جهانزاده، ۱۳۹۶: ۲۶۸۲).

۲.۲. نفرین‌ها

هر کدام از موارد زیر که نفرین هستند، می‌توانند از نظر معنایی با عباراتی مانند «الهی ...، از خداوند می‌خواهم که ...، امیدوارم که ...» آغاز شوند.

âp o âčeš: آب و آتش؛ ešî âp kant o âyî âčeš: لفظاً «این آب کُند و آن آتش»، ترجمهٔ روان: «هر دو به آرزوهایشان نرسند». جمله‌ای دعایی شامل دو جمله‌واره مستقل که با حرف ربط «و» به هم پیوسته‌اند.

arab: عَرَب؛ hamôdân berawt ke arab nayza jatag: لفظاً «همانجا برود که عرب نیزه زده است»، ترجمهٔ روان: «جایی برود که اثری از او پیدا نشود». جمله‌ای دعایی شامل دو جمله‌واره^۱.

bad: بد؛ har kasâ pa mâ bada yayt, badî mân rêcant: لفظاً «هر کسی را که به ما بد می‌آید، بد در حلقومش فرو ریزند»، ترجمهٔ روان: «هر کس که بداندیش ماست، بدی نصیبِ خودش گردد». جمله‌ای دعایی - شرطی شامل دو جمله‌واره.

bayag: بودن / وجود داشتن؛ mabâtay: لفظاً «نباشی»، ترجمهٔ روان: «زنده نمانی». جمله‌ای دعایی فقط شامل یک فعل.

bê-: بی -؛ bê-kapon: لفظاً «بی‌کفن»، ترجمهٔ روان: «کفن نصیبت نشود». جملهٔ دعایی شکسته فقط شامل یک صفت.

bîr: رعد / آذرخش؛ bîrê tarâ belaggît: لفظاً «رعد به تو برخورد کند»، ترجمهٔ روان: «رعد بر سرت فرود آید». جملهٔ دعایی شامل یک جمله‌واره.

۱. phrase. ضمناً می‌دانیم که جمله‌واره‌ها می‌توانند مستقل و یا وابسته باشند. در این مقاله از توضیح بیشتر جمله‌واره به خاطر اختصار در کار آگاهانه خودداری شده است.

bon gerag: آتش گرفتن؛ **bon grâtay**: آتش‌گیری. نیز **tay ges bon gî(rt)**: خانه‌ات آتش بگیرد. دو جمله دعایی، هر کدام شامل یک جمله‌واره.

dêh: دیو؛ **mân dêhânî šagazzâ bekapay**: لفظاً «در انبار دیوها بیفتی»، ترجمه روان: «گرفتار همه نوع دیو شوی». **dêhê ša dar-e nagaybet bejant**: لفظاً «دیوی از غیب به تو بزند»، ترجمه روان: «در چنگال دیوی از غیب گرفتار شوی». **dêjatag/dêškêyet bejant**: لفظاً «دیوزده/دیوی ترا بزند»، ترجمه روان: «گرفتار دیو شوی». سه جمله دعایی، هر کدام شامل یک جمله‌واره. جمله دعایی شکسته فقط شامل یک صفت مفعولی به صورت **dêjatag**.

del: دل؛ **delet mâm gelê bît**: لفظاً «دلت در گِل شود»، ترجمه روان: «دلت نصیب خاک گور شود». **delet bešahrît**: لفظاً «دلت فرسوده شود»، ترجمه روان: «دلت تکه پاره شود». **tîr sare del**: **bowaray**: لفظاً «تیر سر دل بخوری»، ترجمه روان: «تیر به دلت بخورد». **dâg del**: لفظاً «داغ دل»، ترجمه روان: «دلت داغ/کباب شود». سه جمله دعایی، هر کدام شامل یک جمله‌واره. جمله دعایی شکسته شامل یک ترکیب اضافی به صورت **dâg del**.

garr: نوعی مار سمی؛ **garr-êt begâsît**: لفظاً «مار گری تو را نیش بزند»، ترجمه روان: «مار گری تو را از پای درآورد». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

gêš: بیش؛ **gêš e wat mabâtay**: لفظاً «بیش خود نباشی»، ترجمه روان: «گرفتار خودت باشی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

gîrr: حالتی که با پنج یا ده انگشت خم شده دست به سوی کسی، به آن کس نفرین فرستاده می‌شود؛ **gîrr pa tay sarâ**: لفظاً «گیر به سر تو»، ترجمه روان: «نفرین گیر به سرت بخورد». جمله دعایی شکسته شامل یک جمله‌واره.

gîšš: زهر؛ **boraw enka gîšš bowar**: لفظاً «برو اینقدر زهر بخور»، ترجمه روان: «قدری زهر نصیبت شود». برای توضیح کاملتر واژه «گیش»: زهر، سم، نک. (محمودزهی، ۱۳۹۴: ۷۸-۷۹). جمله دعایی - امری شامل دو جمله‌واره.

gom: گم؛ **gomsâr bâtay**: لفظاً «گم شوی»، ترجمه روان: «اثری از تو پیدا نشود». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

gork: گُرک؛ **gork-šâm**: لفظاً «گُرگ شام»، ترجمه روان: «نصیب گُرگ شوی»^۱. جمله دعایی شکسته شامل یک ترکیب اضافی به صورت **gork-šâm**.

۱. این نفرین برای خطاب به حیوانات، به ویژه گوسفندان، به کار می‌رود.

gôrr: گور(=قبر)؛ çêr-gôrr : لفظاً «زیر گور»، ترجمه روان: «نصیب گور شوی». جمله دعایی شکسته شامل یک صفت مرکب به صورت çêr-gôrr.

hâk: خاک؛ hâk pa sar : لفظاً «خاک به سر»، ترجمه روان: «خاک بر سرت». جمله دعایی شکسته شامل یک ترکیب متممی به صورت hâk pa sar.

hakk: حق؛ hakket mân çakket : لفظاً «حقت به پشتِ شانهایت»، ترجمه روان: «حقت گریبانگیر خودت شود». manî hakket bejant/begîrt : لفظاً «حق من ترا بزند/بگیرد»، ترجمه روان: «حق من بر گردنت». دو جمله دعایی، هر کدام شامل یک جمله‌واره.

harâm: حرام؛ harâmet bât : ترجمه: «حرمت باد». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

hawp: خوف؛ tarâ çe hawpê geptag? : لفظاً «تو را چه خوفی گرفته است؟»، ترجمه روان: «تو دچار چه نفرینی شده‌ای؟». جمله دعایی – پرسشی شامل یک جمله‌واره.

hayr: خیر؛ hayr magendâtay : ترجمه «خیر نبینی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

hayrât: خیرات؛ hayrât/hayrâtet kanant pa ... : لفظاً «خیرات/خیراتت کنند برای ...»، ترجمه روان: «فدا شوی/فداشوی برای ...». hayrâ-e sar-e brâtân bâtay : لفظاً «خیرات سر برادران بشوی»، ترجمه روان: «فدای سر برادرانت بشوی». جمله دعایی شکسته شامل یک اسم جمع به صورت hayrât. دو جمله دعایی هر کدام شامل یک جمله‌واره.

Jagar: جگر؛ jagaret berêzît/bešahrît : لفظاً «جگرت فرسوده شود»، ترجمه روان: «جگرت تگه پاره شود». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

jal: ذغال افروخته؛ jalet kesmat bât : لفظاً «ذغال افروخته قسمتت باد»، ترجمه روان: «در ذغال افروخته بسوزی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

jân: جان؛ jânet dape sagân bât : لفظاً «جانت دهان سگان باد»، ترجمه روان: «تنت نصیب سگهای گرسنه شود». jânet bešahrît : لفظاً «جانت فرسوده شود»، ترجمه روان: «تنت تگه پاره شود». دو جمله دعایی هر کدام شامل یک جمله‌واره.

Janôk: زنده؛ janokêt bejant : لفظاً «زنده‌ای ترا بزند»، ترجمه روان: «دیو/جادویی ترا بزند/بکشد». Janôk-jatag : لفظاً «زنده زده»، ترجمه روان: «دیو/جادویی ترا بزند/بکشد». دو جمله دعایی هر کدام شامل یک جمله‌واره.^۲

۱. کاربرد دو واژه دیگر «nadr, korbân: نذر، قربان» نیز دقیقاً مانند hayrât است و این دو هم می‌توانند در مثال‌های فوق به جای hayrât به کار روند.

۲. جمله‌واره دوم شکسته و فقط شامل یک صفت مفعولی است.

jawr: خرزهره؛ jawret nasîb bât: لفظاً «خرزهره نصیبت باد»، ترجمهٔ روان: «زهر نصیبت باد».
boraw enka jawr bwar: لفظاً «برو اینقدر خرزهره بخور»، ترجمهٔ روان: «قدری زهر نصیبت شود».
 دو جملهٔ دعایی هر کدام شامل یک جمله‌واره.

jehandam: جهنم؛ jehandam bâtay: لفظاً «جهنم باشی»، ترجمهٔ روان: «جهنم نصیبت شود». یک جملهٔ دعایی شامل یک جمله‌واره.

jenn/ malâkat: چِن و مَلْک؛ panč manîg o panč jenn o malâkatânî: لفظاً «پنج از من و پنج از چِن و ملائک»، ترجمهٔ روان: «پنج انگشتِ هر کدام از دو دست به نشانهٔ نفرین از من به سوی تو خم شود/ نشانه گرفته شود، و پنج انگشتِ هر کدام از دو دست به نشانهٔ نفرین از سوی چِن و ملائک». جملهٔ دعایی شکسته شامل یک جمله‌واره.

kabr: قبر؛ kabret bahr mabât: لفظاً «قبر بهرت مباد»، ترجمهٔ روان: «قبر نصیبت نشود».
 جملهٔ دعایی شامل یک جمله‌واره.

kalâm: کلام/ کتاب خدا؛ kalâmet begîrt: لفظاً «کلامت بگیرد»، ترجمهٔ روان: «کلام الهی/ کتاب خدا ترا بزند». Kalâm-zadag/kalâm-geptag: لفظاً «کلام‌زده/ کلام گرفته»، ترجمهٔ روان: «کلام الهی/ کتاب خدا ترا بزند». دو جملهٔ دعایی هر کدام شامل یک جمله‌واره.

kapon: کَفَن؛ kaponet bahr mabât: لفظاً «کفن بهرت مباد»، ترجمهٔ روان: «کفن نصیبت نشود». جملهٔ دعایی شامل یک جمله‌واره.

kattag / čattag: کسب کردن/ لیسیدن؛ bekattay, mačattay: لفظاً «کسب کنی، نلیسی»، ترجمهٔ روان: «درآمد کسب کنی، اما از آن بهره‌مند نشوی». جملهٔ دعایی مرکب شامل دو جمله‌واره فعلی.

kôpt: کوفت؛ kôpt: لفظاً «کوفت»، ترجمهٔ روان: «به بیماری کوفت مبتلا شوی». جملهٔ دعایی شکسته فقط شامل یک اسم.

kôr: کور؛ kôr e čammân bâtay: لفظاً «کور از چشمان باشی»، ترجمهٔ روان: «چشمانت کور شوند». kôrčâtê sarsakûn bâtay: لفظاً «در کورچاهی سرنگون باشی»، ترجمهٔ روان: «در چاه سرپوشیده و عمیقی سرنگون شوی». دو جملهٔ دعایی هر کدام شامل یک جمله‌واره.

laškar: لشکر؛ tarâ laškarê bejant/berôpît: لفظاً «ترا لشکری بزند/بروید»، ترجمهٔ روان: «درگیر لشکری جنگی شوی». جملهٔ دعایی شامل یک جمله‌واره.

۱. جمله‌وارهٔ دوم شکسته و فقط شامل یک صفت مفعولی است.

ma-: پیشوند حرف نفی؛ marawânet bâ: لفظاً «نرفتنی باشی»، ترجمه روان: «به جهنم که نرفتی». mazûrânet bâ: لفظاً «پذیرفتنی باشی»، ترجمه روان: «به جهنم که نپذیرفتی». مثالهای بیشتر مانند ... manendânet bâ, mabarânet bâ, marawânet bâ, ... به ترتیب در معانی «به جهنم که ننشستی/نماندی، به جهنم که نبردی، به جهنم که نرفتی، ...»^۱. دو جمله دعایی هر کدام شامل یک جمله‌واره.

mâdar: مادر؛ ay mâdare mawjûd mabâtênay: لفظاً «از مادر موجود نمی‌بودی»، ترجمه روان: «ای کاش اصلاً از مادر زاده نمی‌شدی»^۲. جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

nagayb: غیب؛ ay dar e nagaybet bellagît: «از در غیب به تو برخورد کند»، ترجمه روان: «از غیب به تو آسیب وارد آید». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

nâlat: لعنت؛ nâlatet kanant: لفظاً «لعنتت کنند»، ترجمه روان: «لعنت بر تو باد». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

nân: نان؛ hamê nân tarâ begîrt: لفظاً «همین نان تو را بگیرد»، ترجمه روان: «به حق همین نان و نمک».

napt: نَفْت؛ naptê tay sarâ bekapît: لفظاً «نفتی بر سرت بیفتد»، ترجمه روان: «رعد بر سرت اصابت کند». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

ôh: شبه‌جمله است برای آغاز یک جمله نفرتی؛ بدا، بدا به حال، وای (جهاندیده، ۱۳۹۶: ۲۰۳). ôhet bâ: ترجمه: بدا به حالت! ای بدبخت! جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

omr: عمر؛ bê-omr: لفظاً «بی‌عمر»، ترجمه روان: «عمرت به سر آید». صفت مشتق، ساخته شده از پیشوند + اسم. جمله دعایی شکسته شامل یک صفت مشتق.

Palak: فلک؛ ay palaket bellagît: لفظاً «از فلک به تو برخورد کند»، ترجمه روان: «از فلک دچار ضربه و آسیب شوی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

panč: پنج؛ pančet pa sar bâ: لفظاً «پنج به سرت باشد»، ترجمه روان: «پنج انگشت هر کدام از دو دست به نشانه نفرین به سوی تو خم شود/ نشانه گرفته شود». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

۱. قابل یادآوری است که این ساخت خیلی خاص در گویش‌های مرکزی بلوچستان ایران پررواج است و در دیگر گویش‌های بلوچی کمتر دیده می‌شود.

۲. جالب آنکه در این نمونه، به خاطر همکرد شدن با واژه «موجود»، از واژه بلوچی رایج «مات/ماس: مادر» استفاده نشده، و از واژه «مادر» که فارسی است، استفاده شده است.

- Pâra** : پاره (نوعی سم)؛ Boraw enka pâra bwar : لفظاً «برو اینقدر پاره بخور»، ترجمه روان: «قدری سم نصیبت شود». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.
- Parda(g)** : پرده؛ parda-pôš : لفظاً «پرده‌پوش^۱»، ترجمه روان: «پرده (=کفن) نصیبت شود». صفت مرکب، ساخته شده از اسم + ماده مضارع فعل. جمله دعایی، فقط شامل یک صفت فاعلی.
- pett/pît** : قطره (= مجازاً به معنی «نفرین»؛ pett : لفظاً «قطره [بریزد]»، ترجمه روان: «بی‌آبرو شوی / لعنت بر تو». pît e čammân : لفظاً «قطره از چشمان [بریزد]»، ترجمه روان: «بی‌آبرو شوی آنچنان که نتوانی چشمانت را بالا بگیری». جمله دعایی شکسته، فقط شامل یک اسم.
- por** : خاکستر؛ poret nasib bât : لفظاً «خاکستر نصیبت شود»، ترجمه روان: «بهره‌ای از این دنیا نداشته باشی». por-čamm : لفظاً «خاکستر در چشم^۲»، ترجمه روان: «خاکستر چشمانت را بپوشاند». دو جمله دعایی؛ جمله اول شامل یک جمله‌واره، و جمله دوم فقط شامل یک صفت مرکب - ساخته شده از اسم + اسم.
- rang** : رنگ؛ ranget parangî bât : لفظاً «رنگت فرنگی شود»، ترجمه روان: «زشت و بدقیافه شوی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.
- rayag** : دویدن؛ raye to bât o raye nân : لفظاً «تو بدوی و نان بدود»، ترجمه روان: «به نان (= قوت روز) هرگز دست نیابی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.
- rû** : روی؛ rûsyâh bâtay : لفظاً «روسیاه بشوی»، ترجمه روان: «روسیاه/بی‌آبرو شوی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.
- šank** : چوب یا شاخه خاردار؛ šanket bejanant pa ... : لفظاً «شاخه خاردارت بزنند برای...»، ترجمه روان: «فدای سر ... شوی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.
- šap/rôč** : شب و روز؛ šapjâh o rôzjâh bâtay : لفظاً «شب جای و روز جای شوی»، ترجمه روان: «آواره/سرگردان شوی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.
- sar** : سر؛ mâtâ pa taw sar mabastên : لفظاً «[کاش] مادر برای تو سر نمی‌بست»، ترجمه روان: «کاش از مادر نمی‌زادی». استعاره‌ای است برای اینکه پس از زایمان، زائو با نواری پارچه‌ای سر خود را می‌بندد که سرش درد کمتری داشته باشد. sar mabandâtay : لفظاً «سر نبندی»، ترجمه روان: «سرت را از دست بدهی». saret gâr bît : لفظاً «سرت گم شود»، ترجمه روان: «از زندگی محو

۱. این صفت نفرین‌آمیز بیشتر در گویش سرحدی از زبان بلوچی رایج است.

۲. این صفت نفرین‌آمیز بیشتر در گویش سرحدی از زبان بلوچی رایج است.

شوی». sar-gaçal/sar-trokk/sar-galekk لفظاً «سرکنده/سرقطع»، ترجمه روان: «سرت کنده/قطع شود». چهار جمله دعایی؛ سه جمله اول هر کدام شامل یک جمله‌واره، جمله چهارم جمله‌ای شکسته فقط شامل یک صفت مفعولی که ساخته شده است از: اسم + ماده مضارع فعل.

sêr : سیر؛ sêr e lâp mabâtay, sêr e kêr bâtay : لفظاً «سیر کار بشوی، سیر شکم نشوی»، ترجمه روان: «همیشه زحمت بکشی ولی چیز قابلی نصیبت نشود». دو جمله دعایی، هر کدام شامل یک جمله‌واره.

setîok : طاعون حیوانی؛ setîokê bejantet : لفظاً «طاعون حیوانی ترا بزند»، ترجمه روان: «در اثر طاعون حیوانی بمیری»^۱. جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

soçag : سوختن؛ soçâtay : لفظاً «بسوزی»، ترجمه روان: «آتش بگیر». sohta-mark لفظاً «سوخته‌مرگ»، ترجمه روان: «در آتش بمیری». دو جمله دعایی؛ جمله اول فقط شامل یک فعل؛ جمله دوم جمله‌ای شکسته فقط شامل یک صفت مفعولی که ساخته شده است از: ماده ماضی فعل + اسم.

šûm : شوم؛ šûm : ترجمه: «شوم/نکبت». šûm-môġ : لفظاً «شوم‌پیشانی»، ترجمه روان: «بدبخت/نکبت». šûm-pâl : لفظاً «شوم‌فال»، ترجمه روان: «حامل نحسی و نکبت»^۲. سه جمله شکسته دعایی؛ جمله اول یک جمله فقط شامل یک صفت ساده، دو جمله دیگر هر کدام فقط شامل یک صفت مرکب که ساخته شده است از: اسم + اسم.

tahta : تخته؛ tahta-sar/ tahta-sar bâtay : لفظاً «تخته‌سر/تخته‌سر شوی»، ترجمه روان: «سرت به سرانجام برسد/سرت را از دست بدهی». دو جمله دعایی؛ جمله شکسته اول فقط شامل یک صفت مفعولی که ساخته شده است از: ماده ماضی فعل + اسم. جمله دوم شامل یک جمله‌واره.

tîr : تیر؛ tîr e del kan : لفظاً «تیر دل کن»، ترجمه روان: «کوفت کن/زهر مار کن». tîr-et : لفظاً «تیری روی دلت بر خورد کند»، ترجمه روان: «تیری بر دلت بنشیند». sar-e del bellagît : لفظاً «تیر قسمت شود»، ترجمه روان: «نصیبت تیر شود/با تیر کشته شوی». سه جمله دعایی، هر کدام شامل یک جمله‌واره.

wat : خود؛ gês e wat mabâtay : لفظاً «بیش خود نباشی»، ترجمه روان: «گرفتار خودت باشی».

۱. این نمونه برای نفرین به حیوانات، مخصوصاً گوسفند و بز، استفاده می‌شود. نیز نک. gork-šâm برای نفرین به حیوانات.

۲. با واژه عربی šûm، در زبان بلوچی توهین‌ها و نفرین‌های نسبتاً زیادی به چشم می‌خورد، از آن جمله‌اند: šûm-bardast، šûm-pâġak/pâġad، šûm-pêtok، šûm-sar، šûm-gohâr، šûm-makkayî، šûm-rôġ، šûm-ĉarsagâr، šûm o šânzah، šûm-môġ (جهان‌نیده، ۱۳۹۶: ۱۶۷۰-۱۶۷۱).

taw wata kall kan : لفظاً «تو خود را چاله کن»، ترجمه روان: «برو نصیب گور شو/ برو بمیر». دو جمله دعایی، هر کدام شامل یک جمله‌واره.

zahn : شمشیر؛ zahmê-et bellagît لفظاً «شمشیر به تو برخورد کند»، ترجمه روان: «آماج شمشیر شوی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

zahr : زهر؛ zahr-et nasîb bât ترجمه : «زهر نصیبت شود». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.
zâr : زار (نوعی بیماری روحی که مبتلا به آن گرفتار ارواح خبیثه است (جهان‌دیده، ۱۳۹۶ : ۱۳۳۸)؛
 zâr-et kanant : لفظاً «زارت کنند»، ترجمه روان: «گرفتار زار شوی». zâr pa sar/ zâr jatag لفظاً
 «زار به سر/ زارزده»، ترجمه روان: «گرفتار زار شوی». سه جمله دعایی؛ جمله اول شامل یک جمله‌واره؛
 دو جمله شکسته دیگر، هر کدام شامل یک صفت، به ترتیب ساخته شده از : اسم+ حرف اضافه + اسم؛
 اسم + صفت مفعولی.

zâra(g) : نرسیده، خام؛ zâra-borr/zâra-gallek لفظاً «خام بریده/ خام قطع شده»، ترجمه روان:
 «نارسیده و ناکام از بین بروی». دو جمله شکسته دعایی؛ هر کدام شامل یک صفت مرکب، ساخته شده
 است از : اسم+ ماده مضارع فعل.

zokot : حنظل (جهان‌دیده، ۱۳۹۶ : ۱۳۶۷)؛ zokot kan : لفظاً «حنظل کن»، ترجمه روان: «کوفت کن». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

zûrag : برداشتن؛ ... tara bozûrant pa ... لفظاً «تو را بردارند برای ...»، ترجمه روان: «فدای سر ... شوی». جمله دعایی شامل یک جمله‌واره.

۳. جمع‌بندی و تحلیل داده‌ها

بر اساس داده‌های مزبور، ژرف‌ساخت تمام عبارات و جملات توهین‌آمیز جملاتی خطابی- اسنادی است که در آنها مسند خود را غالباً به صورت صفت نشان می‌دهد، و ژرف‌ساخت تمام عبارات و جملات نفرین‌آمیز جملاتی خطابی- دعایی است که گاه خود را به صورت جملات کامل و گاه به صورت جملات شکسته نشان می‌دهد. همچنین از آنجا که توهین‌ها و نفرین‌ها در خطاب به کسی یا کسانی صورت می‌گیرند، این گونه جملات به نحوی جملات خطابی/ندایی هستند. این جملات چون در حالت ندایی به کار می‌روند، از نظر صرف دستوری، نهاد آنها در شمار مفرد به صورت مستقیم می‌آید و نشانه حالت (= case) نمی‌گیرد. در این حالت، نهاد جمع، شناسه جمع *ân*- می‌گیرد. برای صرف این حالت دستوری،

۱. برای توضیح بیشتر درباره «زار» در فرهنگ بلوچستان، نک. «زار و باد و بلوچ»، نوشته علی‌اکبر ریاحی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۵۶.

کورن می‌گوید: نشانه حالت ندایی مفرد در زبان بلوچی تھی است و نشانه حالت ندایی جمع پسوند -ân است که به آن اسم یا صفت افزوده می‌شود. برای صرف حالت‌های پنج‌گانه بلوچی، نک. (korn, 2008) 84:). توهین‌ها غالباً صفت هستند که با وندهای اشتقاقی و یا تکواژهای مستقل ساخته می‌شوند و به نحوی مسند به حساب می‌آیند. مثلاً «garr-î: تو گر (=مبتلا به جرب) هستی».

در زیر ساخت، بعضی صفات توهین‌آمیز با جمله‌ای فعلی مانند «gom be: گم شو» همراهند که در روساخت از بیان این جمله خودداری می‌شود؛ مانند «gom be) âp-kaptag): (گم شو) بی‌آبرو. در ساخت نفرین‌ها که غالباً به صورت جمله هستند، اثر افعالی مانند «janag: زدن، laggag: برخورد کردن، gerag: گرفتن، warag: خوردن، soçag: سوختن، که با آزار و آسیب همراه هستند، بیشتر دیده می‌شود و همه این عناصر فعلی ریشه ایرانی دارند. در ساختار بعضی از این توهین و نفرین‌ها دو عنصر که نقش برابر دارند، به کار می‌روند، مانند نقش «âp o âçeš: آب و آتش» در نفرین زیر: ešî âp kant o âyî âçeš: «این آب کُند و آن آتش»، ترجمه روان: «هر دو به آرزوهایشان نرسند». در ساختار بعضی از این توهین و نفرین‌ها، امکان همکرد عنصری با عنصر دوم وجود دارد، در صورتی که با متضاد عنصر دوم وجود ندارد، مانند «šûm rôč – جهان‌دیده، ۱۳۹۶: ۱۶۷۱» ممکن است ولی «šûm šap» ممکن نیست. می‌دانیم که «rôč» روز» و «šap: شب» متضاد یکدیگرند.

بعضی از این توهین و نفرین‌ها از نظر جغرافیایی در جایی از بلوچستان رایج هستند و در جای دیگر رواج ندارند، مانند jâncâr: صفت، لفظاً به معنی «جان نگاه‌کن»، ساخته شده از اسم + ماده مضارع فعل؛ به معنی «تنبیل/تن‌آسا». این ترکیب در گویش‌های مکرانی از زبان بلوچی رایج است ولی در گویش‌های سرحدی رایج نیست. بعضی از داده‌های مذکور مانند «harâmwâr: حرام‌خور»، فقط جنبه توهین دارد، اما بعضی مانند «del delok: سُست و مضطرب»، هم جنبه توهین دارد و هم تحقیر. گاه دیده می‌شود وام‌واژه‌ای مانند «šûm: شوم» که از زبان عربی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به زبان بلوچی رسیده است، در ساختار عبارت‌ها و جملات توهینی و نفرینی نسبتاً پرکاربرد است، اما همه وام‌واژه‌ها چنین نیستند. «šûm» حداقل در ده مورد برای توهین و نفرین‌ها در بلوچی کاربرد دارد (نک. مدخل šûm در قسمت داده‌ها در همین مقاله). قابل‌یادآوری است که بیشترین تعداد وام‌واژه‌های این فهرست از زبان عربی هستند. نام بعضی از حیوانات مانند «mêš: گوسفند ماده، mend: سگ ماده، mamm: خرس، haptâr: کفتار، har: خر» در توهین و نفرین‌ها دیده می‌شود مانند mend-î çamm: صفت، لفظاً «دارای چشمانی مانند چشمان سگ ماده»، به معنی «بی‌عرضه». در فهرست نفرین‌ها، دیده می‌شود که حیوانات نیز مورد نفرین قرار می‌گیرند، مانند «gork-šâm: لفظاً «گُرگ‌شام»، ترجمه روان: «نصبِ گُرگ شوی».

تأثیر عقاید مذهبی، به‌ویژه اسلام، در این توهین و نفرین‌ها دیده می‌شود، مانند صفت *bê-kapon* : لفظاً «بی‌کفن»، ترجمه روان: «کفن نصیبت نشود». می‌دانیم که کفن در عقیده اسلامی برای دفن میت از اهمیت خاصی برخوردار است. در توهین و نفرین‌های بلوچی، اثر موجود خیالی «*dêh* : دیو» به وضوح پیداست که با احتمال از بازمانده‌های اندیشه اساطیری ایرانی در بلوچی است. مانند *mân dêhânî* : لفظاً «در انبار دیوها بیفتی»، ترجمه روان: «گرفتار همه نوع دیو شوی». *dêhê* : لفظاً «دیوی از غیب به تو بزند»، ترجمه روان: «در چنگال دیوی از غیب گرفتار شوی».

گاهی با حالت خاصی از حرکت عضوی از بدن مانند پنج انگشت یک دست و یا ده انگشت دو دست نفرت از کسی نشان داده می‌شود. به این عمل در بلوچی «*gîrr/gîrrok*» می‌گویند و آن حالتی است که پنج یا ده انگشت خم‌شده دست به سوی کسی که مورد نفرین قرار می‌گیرد، نشانه گرفته می‌شود. گاهی در همان حال جمله‌ای مانند جمله زیر در خطاب به شخص نفرین شده گفته می‌شود *gîrr pa tay sarâ* : لفظاً «گیر به سر تو»، ترجمه روان: «نفرین گیر به سرت بخورد».

نام دو دین «*jahûd* : یهود/ مجازاً به معنی بی‌رحم» و «*gawr* : زردشتی/ مجازاً به معنی خسیس» در توهین‌های بلوچی دیده می‌شود. در یکی از نفرین‌ها نام قوم «عرب» دیده می‌شود، مانند *hamôdâ berawt ke arab nayza jatag* : لفظاً «همانجا برود که عرب نیزه زده است»، ترجمه روان: «جایی برود که اثری از او پیدا نشود». بعضی از این واژه‌ها در توهین‌هایی به کار می‌روند که به نوعی ناسزا نیز هستند، مانند واژه «*tohm* : تخم» در ترکیبات زیر : *tohm-sag* صفت مرکب از اسم + اسم، به معنی «تخم سگ»، «*tohm-harâm* : صفت مرکب از اسم + صفت، به معنی «تخم حرام». مواردی از واژه‌های تابو نیز در ساختار کلیدی این نفرین‌ها و توهین‌ها که غالباً مرتبط با جنسیت، مرگ، مذهب، اعتیاد و مواد افیونی، زواید بدن، مکان‌های کثیف، و امثال آن وجود دارد که بنا به ملاحظات خاص از آوردن آنها در این فهرست خودداری شده است. توهین‌های سیاسی - اجتماعی امروزی مانند «مخبر، مزدور و ...» بسیار کم هستند. در میان واژه‌های مذکور، واژه‌هایی هستند که فقط با مثبت و منفی کردن، به دعای خیر و یا نفرین بدل می‌شوند، مانند «*hayr genday* : خیر بینی، *hayr magenday* : خیر نبینی».

از نظر کاربرد سبک‌شناسانه، می‌توان گفت این واژه‌ها در توهین‌ها و نفرین‌ها غالباً توسط افراد سطوح پایین جامعه مانند عامیانه پست (*vulgar*)، عامیانه (*slang*)، محاوره‌ای (*colloquial*)، تا معمولی (*general/neutral*) به کار گرفته می‌شوند. برای آشنایی با سبک‌های اجتماعی از پست عامیانه تا خیلی تشریفاتی، نک. (Mollanazar, 1997 : 19). به نظر می‌آید از نظر بسامدی میزان توهین‌ها و نفرین‌ها در فرهنگ اجتماعی بلوچستان خیلی بیشتر از تشویق‌هاست. می‌توان حدس زد که تعداد توهین‌ها و

نفرین‌ها در فرهنگ اجتماعی بلوچ‌ها از نظر بسامدی بالاتر از تشویق‌ها و ترغیب‌ها و امثال آن است. خطاب با عناوینی مانند «golâm : غلام، lôđî : آهنگر، môled : کنیز»، نشانگر وابستگی این افراد به طبقات پایین اجتماع است و توهین به حساب می‌آید، مانند Golâm sar o rang : لفظاً «گلام سَر و رنگ، در واقع به معنی «بدقیافه، زشت‌روی». می‌توان گفت که رواج این عناوین و القاب نتیجه یک ذهنیت زندگی اجتماعی طبقاتی طولانی‌مدت در بلوچستان بوده است. در داده‌های مذکور، عدد یک که نشانه واحد است، و عدد پنج که مرتبط با تعداد انگشتان دست است، دیده می‌شود. در بسیاری از این توهین و نفرین‌ها، واژه‌های کلیدی اندام بدن مانند «sar : سر، del : دل، čamm : چشم، gôš : گوش و ...» هستند، مانند «bê sar dar : نادان، čamm jahl : بی‌عرضه. gôš-al : تو که فقط دو گوش دراز داری؛ sar-ag : تو که فقط سری تهی از مغز داری». نسبت به تعداد اندکِ وام‌واژه‌ها در این نفرین‌ها و توهین‌ها، تعداد نسبتاً زیادِ واژه‌های اصیل ایرانی چشمگیر است و این نشان می‌دهد که بروز این گونه رفتارهای اجتماعی بیشتر با واژه‌های ایرانی صورت می‌گیرد که این واژه‌ها از ضمیر ناآگاه و طبیعی مردم بلوچ برمی‌خیزند زیرا آنها قومی ایرانی هستند. در باور عامه پرنده‌ای به نام «مُرگ آمین : پرنده آمین» وجود دارد که اگر کسی دعا یا نفرین کند و آن پرنده از بالای سر وی رد شود، دعا یا نفرین او اجابت می‌شود (جهانپنده، ۱۳۹۶ : ۲۲۴۲). واضح است که با پژوهش‌های بیشتر درباره بعضی از این مداخل، امکان آوردن تعداد بیشتری توهین یا نفرین در زبان بلوچی وجود دارد، اما در اینجا به خاطر حجم مقاله به همین تعداد اکتفا شده است.

۴. نتیجه‌گیری

یافته‌های مقاله نشان می‌دهد زبان و هنجارهای اجتماعی با هم رابطه تنگاتنگ دارند، چنانکه نمود این رابطه با بررسی تعدادی واژه از زبان بلوچی در دو هنجار اجتماعی «توهین و نفرین» به خوبی پیداست. نحوه نهادینه شدن و کاربرد امروزی این هنجارهای زبانی - اجتماعی در جامعه بلوچستان تنها در اثر عوامل جغرافیایی و تاریخی نیست، بلکه عوامل دیگری مانند مذهب، فرهنگ، اخلاقیات، طبقات اجتماعی افراد، قومیت، و ... نیز در این پدیده مؤثرند. برای مثال، اگر نام دو دین «jahûd : یهود؛ مجازاً به معنی بی‌رحم» و «gawr : زردشتی؛ مجازاً به معنی خسیس» در توهین‌ها دیده می‌شود و نام ادیان دیگر دیده نمی‌شود، باید دلیل آن را در رویدادهای تاریخ-مذهبی جست و جو کرد. همچنین، باید دانست که با توجه به تنوع رفتارهای مردمی بلوچستان، کاربرد اجتماعی این توهین‌ها و نفرین‌ها در قسمت‌های مختلف بلوچستان متنوع است. این تفاوت‌ها می‌تواند بیانگر ساختار متنوع، متکثر و پیچیده اجتماعی جامعه بلوچستان باشد که باید در به هم پیوستن ابعاد زمانی، مکانی، اجتماعی، عقیدتی، اقتصادی، ارتباطی و ... با یکدیگر در نظر گرفته شود. از آنجا که واژه‌های کلیدی داده‌ها به صورت تصادفی از گفتار

مردم عادی گردآوری شده‌اند، کاربرد آنها در رفتار اجتماعی مردم در دو مقوله توهین و نفرین به صورت طبیعی به تصویر کشیده شده است. از نظر بسامدی، واژه‌ها با اصالت ایرانی نسبت به وام‌واژه‌ها از بسامد بالایی برخوردارند که تا حدی رگه‌هایی از اندیشه‌های اساطیری-تاریخی ایرانیان را در خود می‌نمایانند، مانند کاربرد واژه «دیو» که در فرهنگ اسطوره‌ای ایرانی دارای جایگاه خاصی است. این واژه‌های به اصطلاح کلیدی که در این فهرست گرد آمده‌اند، غالباً واژه‌هایی هستند مانند گور، دیو، مرگ، کوفت، بیماری‌ها، موجودات موذی، چیزهای بی‌ارزش و افراد طبقه اجتماعی پایین، چیزهای بدطعم و ناگوار، زشتی، نیستی، نابودی، آسیب و آزار و ... که به تنهایی یا در ترکیب با واژه‌های دیگر، بار ذهنی منفی را در جامعه بلوچستان تداعی می‌کنند. مسلم است با توجه به ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی هر جامعه، واژه‌های مذکور ممکن است در جوامع دیگر تداعی‌کننده بار ذهنی منفی نباشند. برای مثال، اینکه کسی را بر اساس گوش‌های نسبتاً بزرگ توهین کنند و به او بگویند *gôš-al*، و یا اینکه بدن کسی چرک داشته باشد و به او بگویند *čell-î*، و یا اینکه زانوهای کسی خمیده باشد و به او *kônd-ô* بگویند، شاید مختص فرهنگ و شیوه زندگی بلوچ‌ها باشد و در جوامع دیگر چنین چیزی دیده نشود. در نهایت اینکه، حاصل این مقاله می‌تواند در مستندسازی بخشی از مردم‌شناسی بلوچ، و مطالعه جامعه‌شناسانه زبان بلوچی به ویژه در مواردی مانند فرهنگ و ادبیات عامه و رفتار قومی به کار آید.

کتاب‌نامه

- انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، انتشارات سخن، تهران.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۴)، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- پهوال، عبدالرحمن (۱۳۸۶)، *بلوچی گالیند*، گردآورندگان: لوتس زهاک و بیدالله نارویی، مؤسسه انتشارات الازهر، پشاور.
- جهانزاده، عبدالغفور (۱۳۹۰)، *حماسه‌سرایی در بلوچستان*، انتشارات معین، تهران.
- جهانزاده، عبدالغفور (۱۳۹۶)، *فرهنگ بلوچی-فارسی*، انتشارات معین، تهران.
- ریاحی، علی اکبر (۱۳۵۶)، *زار و باد و بلوچ*، انتشارات طهوری، تهران.
- محمودزهی، موسی (۱۳۹۱)، *آیین‌ها، باورها و فرهنگ مردم بلوچستان*. انتشارات آبنوس، تهران.
- محمودزهی، موسی (۱۳۹۴)، «ردپای پنج واژه اوستایی در بلوچی امروز»، در *مجموعه مقالات سیمینار بین‌المللی زبان‌های ایرانی باستان*، پژوهشکده فرهنگ اسلام و ایران، کرمان، صص. ۷۱-۸۲.
- یادگاری، عبدالحسین (۱۳۸۶)، *حماسه‌های مردم بلوچ*، نشر افکار، تهران.
- Korn, Agnes (2008). "A New Locative Case in Turkmenistan Balochi" In: *Iran and the Caucasus*, 12, pp. 83-99.
- Mollanazar, Hussein (1997). *Principles and Methodology of Translation*, (SAMT), Tehran.